بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 25 دی 1395.

در مورد حدیث تثلیث صحبت می کردیم عرض کردیم حدیث تثلیث در واقع دو طایفه اصلی دارد. یک طایفه، طایفه ای است که الأمور ثلاثه در آن وارد شده است و امرٌ بین رشده بین غیّه آن طایفه است با اختلافاتی که در جلسات قبل گذشت. یک طایفه دیگر این است که آن تعبیر الأمور ثلاثه در آن نیست ولی اقسام سه گانه به حمل شایع در آن وجود دارد. حلالٌ بیّن و حرامٌ بیّن و الشبهات بین ذلک. متن هایی از آن را در جلسات قبل عرض کردیم. در واقع چهار تا متن اصلی این روایت داشت. یکی مقبوله عمر بن حنظله و یکی روایت اسماعیل جوفی که در فقیه به صورت مرسل نقل شده است و سوم روایت سلّام بن مستنیر و چهارم روایت نعمان بن بشیر. این چهار متن اصلی این روایت هست البته روایت نعمان بن بشیر خودش متن های خیلی مختلفی نقل شده است که آن زیر شاخه های زیادی دارد. در مورد سند این روایات یک بحث سند تک تکی اینها سند هایش بحث دارد و یکی اینکه وقتی متنی چهار تا سند مختلف دارد، اینها اطمینان بخش است که اصل مطلب صحیح است. در اینجا دیگر باید تفاوت های اینها را بررسی کرد از کنار هم قرار دادن تفاوت ها ببینیم می شود یک متن کاملی از اینها ارائه داد و با کنار هم قرار گرفتن قطعات روایت تفسیر درستی از این روایت را ارائه داد. حالا من در مورد سند این روایات، یک بحث کوتاهی عرض می کنم. اولین روایتش مقبوله عمر بن حنظله است. خب مقبوله عمر بن حنظله بحث سندی خیلی مفصل دارد. عمده بحثش رو خود عمر بن حنظله است. بقیه افراد سند بحث جدی ندارند. عمر بن حنظله را مجموعا از قرائنی توثیقش به دست می آید. از روایتی که زراره آن را به عنوان پیغام بر، امام پیغام به زراره، انت رسولی الی زراره، عمر بن حنظله را فرستاده است. از نقل ابن ابی عمیر از او. البته ابن ابی عمیر نقلش از او ثابت نیست. ولو تک و توک نقل دارد ولی آن ثابت نیست. عمده اش روایتی که «انّ عمر بن حنظله أتانا عنک بوقت». آن روایت را که داود بن حسین ....35/4 هست با توجه به روایت ابن ابی عمیر می شود تصحیح کرد. آن که روایت یزید بن خلیفه، آن را می شود از آن طریق تصحیح کرد. اما در مورد متنش انّ عمر بن حنظله عطانا عنک بوقت اذا لا یکذب علینا، اگر یزید بن خلیفه یک روایت خاصی را نقل کرده بود خب اذا لا یکذب علینا ممکن بود مرادش این باشد وقتی این روایت این روایت باشد این روایت روایتی نیست که عمر بن حنظله بتواند بر او دروغ بگوید. یعنی اگر یزید بن خلیفه یک روایت خاصی را نقل کرده بود. یزید بن خلیفه گفته بود که عمر بن حنظله چه روایتی را نقل کرده است. در حالی که «ان عمر بن حنظله أتانا عنک بوقت»، گفته یک روایتی در رابطه با وقت نقل کرده است. این جور نیست که روایت های وقت روایت های مسلمی باشد و بگویند چون این روایت مسلم است عمر بن حنظله نمی تواند بر ما دروغ بگوید. خب در وقت روایت های مختلف داریم روایت های صحیح داریم ثقیم داریم و امثال اینها. بنابراین اذا یعنی اذا کان الراوی عمر بن حنظله فهو لا یکذب علینا، نه اذا کانت الروایه فی الوقت، یا اذا کانت الروایه هذه الروایه الخاصه، این احتمالات نیست عبارت مفادش این است که، چون اگر آنها باشد دلیل بر ذمّ عمر بن حنظله است کأنه ذاتا عمر بن حنظله آدم راست گویی نیست ولی وقتی روایت، این روایت خاصه است دیگر نمی تواند دروغ بگوید به دلیل اینکه نظر ما مشخص است در این مسئله بنابراین ممکن است دروغگو، دروغگو باشد ولی خر که نیست! می گفت دیوانه ای یک بنده خدایی چیز کرده بود خارج شهر در روز برفی ماشینش پنچر می شود می آید پایین که پنچر گیری کند برف می آید پیچ های ماشین را زمین گذاشته بوده است و پیچ ها گم می شود. رها می کند و میرود نزدیک شهر بوده اول شهر یک تیمارستانی بوده است می بیند یک دیوانه در حیات تیمارستان هست. از دیوانه می پرسد می گوید که اینجا تعمیرگاه کجاست؟ دیوانه می گوید برای چه می خواهی؟ میگه این که کاری ندارد شما هر یک از آن پیچ ها یک پیچ در می آوردی به این چرخ می زدی با سه تا هم تا شهر می رسیدی بعد چهار تا پیچ می گرفتی. گفت تو با این همه فهم چطور تیمارستان هستی؟ گفت من دیوانه هستم ولی خر که نیستم! حالا بعضی ها ممکن است دروغگو باشند ولی خر که نیستند که بفهمند که جایی که یک مطلب روشن هست و نظریه ائمه معصومین در آن مطلب روشن است دروغ نبندند. بنابراین اذا کانت الروایه فی الوقت یعنی اذا کانت الروایه فی هذا المضمون المشهور الواضح رأی الائمه فیه، اگر یک همچین چیزی بود خب این به معنای مذمت عمر بن حنظله بود. ولی چون تعیین نکرده است که چه روایتی را، بنابراین مراد از اذا، یعنی اذا کان الراوی عمر بن حنظله فهو لا یکذب علینا. معنای این وثاقت عمر بن حنظله است و همین مقدار کفایت می کند. روی هم رفته روایت های متعددی از عمر بن حنظله نقل شده است و نقل این روایت های مهم در کتب اصحاب و اعتنای به این روایات و تا جایی که روایت هایش به عنوان مقبوله خوانده شده است همه این مجموعه در این که انسان اطمینان به وثاقت عمر بن حنظله بکند کافی است. این است که این روایت از جهت سندی بحثی در موردش نیست.

سؤال: انت رسولی که فرمودید زراره نبود، انت رسولی الیهم منظورتان بود. اسماعیل جوفی از عمر بن حنظله نقل می کند که قلت ابی عبد الله ...

پاسخ: اسماعیل جوفی از عمر بن حنظله نقل می کند. شما عمر بن حنظله و زراره را بزنید.

شاگرد: آن را زدم محمد بن مسلم را گفته بود انت رسولی الی زراره.

استاد: زراره یک مسئله ای را از طریق عمر بن حنظله می گوید که برو از امام سؤال کن.

شاگرد: چیزی پیدا نمی کنم

استاد: یک چیزی هست عمر بن حنظله و زراره را آن را تعبیر کنید آن که در ذهنم هست زراره از عمر بن حنظله می خواهد یک مسئله را از امام در موردش سؤال کند و پیدا است که به هر حال برایش مورد اعتماد بوده است. حالا آن را من چیز می کنم بعدا خدمتتان عرض می کنم. این که عمر بن حنظله مجموع قرائنی که در موردش هست در وثاقتش کافی است و بحثی نیست. خب این روایت اول ما.

روایت دوم ما خطبه امیر المؤمنین بود که در فقیه وارد شده است. فقیه به نحو مرسل نقل کرده است خب ما مرسلات فقیه را معتبر نمی دانیم ولو به صیغه جزمی باشد مثل خطب امیر المؤمنین علیه السلام الناس، بنابراین از این جهت این روایت قابل اعتماد نیست. در نقل تیسیر المطالب هم یک زیدی هست آن هم خیلی اعتبارش ثابت نیست. البته یکی دو نفر توضیح بعضی از افراد این سند را من بدهم بد نیست. من متأسفانه در این سی دی های دم دستی ام نبود تیسیر المطالب.

در مکتبه این را ببینید تیسیر المطالب چه دارد. اول سندش را

اخبرنا ابا عبد الله محمد بن زید الحسینی رحمه الله قال اخبرنا الناس ... حسن بن علی رضی الله عنه قال حدثنا ... الحسین بن علی عن محمد بن ولید عن محمد بن ابی عمیر عن هشام عن اسماعیل الجوفی

خواندم ولی نقل مستقیم نبود من از نهج السعاده چیز کردم. خود تیسیر المطالب در اختیارم نبود به نقل از نهج الساعده آوردم. من از تیسیر المطالب دو چاپ دیده ام و یک چاپش چاپی هست که آخرش یک سری شرح حال های خیلی، من تیسیر المطالب را در همین سی دی های دم دستی دیده بودم نمی دانم در چه سی دی. الآن هر چه فکر میکنم، آهان در طراس. من چون مکتبه ندارم ولی تیسیر المطالب، مطالبش را

شاگرد: اینجا دارد، تیسیر المطالب چاپی که اینجا هست صفحه 329 است. چاپ مؤسسه امام زید بن علی ثقافیه

استاد: آن یک چاپ هست که آخرش هم یک سری شرح حالی از رجال سندش دارد و خیلی چیز هست. یک چاپ دیگری بود که حاج آقا منزلشان بود من سابق دیده ام به این مفصلی نیست. این چاپ مفصل تر است. آن سندش چگونه است بخوانید

شاگرد: ابو عبد الله محمد بن زید حسینی

استاد: این در نهج السعاده حسنی بود

شاگرد: قال اخبرنا ... حسن بن علی حدثنا أخی حسین بن علی عن محمد بن ولید، دارد محمد بن ابی عمیر عن هشام عن اسماعیل الجوفی

استاد: این محمد بن ولید که من عجالتا راوی از ابن ابی عمیر بود یک روایت دیدم در کمال الدین صفحه 66 محمد بن ولید خزّاز که از محمد بن ولید نقل می کند. اما آن هشام عن اسماعیل الجوفی یک روایت در کافی بود، کافی جلد 3 صفحه 73 حدیث 13. محمد بن ابی حمزه عن هشام بن سالم عن اسماعیل الجوفی عن أبی عبد الله علیه السلام. هشام بن سالم جزو مشایخ اصلی ابن ابی عمیر است که ابن ابی عمیر خیلی از او روایت زیاد دارد. محمد بن ولید خزاز هم توثیق شده است ولی واقفی است چه هست ولی الآن یک تردید هایی دارم. در توثیقش تردیدی ندارم البته می گویم در سندش یک سری افرادی واقع هست که ما خیلی آنها را نمی شناسیم. آنها بیشتر از همان زیدیه ها و همان ناصر الحق هم همان امیر معروف طبرستان هست و

شاگرد: فطحی است

استاد: آهان گفتم یک چیزی داشت. در همین محمد بن ولید را در رجال کشی آن عبارت داشت می گوید هؤلاء من الفقهاء الفطحیه و امثال اینها آن عبارت. در وثاقتش و اینها اعتباری نیست ولی فطحی است. ولی یک سری غیر از آن حالا حسین بن علی، ناصر الحق، حسن بن علی آنها خیلی وثاقتشان اثبات شده نیست.

هشام، هشام بن سالم است که از بزرگان و ائمه امامیه است. اسماعیل جوفی من یک رساله در مورد اسماعیل جوفی نوشته ام در اثبات این مطلب که اسماعیل الجوفی، مراد اسماعیل بن عبد الرحمن الجوفی هست. بعضی ها گفته اند مراد اسماعیل بن جابر جوفی است من آنجا در مورد اینکه اصلا اسماعیل بن جابر جوفی باشد و اینها یک ان قلت و قلت هایی مطرح شده است احتمال دارد اسماعیل بن جابر الخثعمی باشد ولی به هر حال حالا اگر هم اسماعیل بن جابر جوفی هم داشته باشیم اسماعیل جوفی علی و جه الاطلاق مراد اسماعیل بن عبد الرحمن الجوفی است که از فقها بوده است و با توجه به روایت های زیادی که از او هست و به نظرم حالا اسماعیل بن عبد الرحمن الجوفی را توثیق صریح الآن یادم نمی آید ولی کلمه فقیهٌ در موردش گفته شده است و این مقدار ها،

شاگرد: نجاشی گفته است کان وجها

استاد: آهان وجها هم که گفته است دیگر کافی است برای اثبات وثاقت اسماعیل بن عبد الرحمن الجوفی. بنابراین روایت از محمد بن ولید تا آخرش موثقه است.

سؤال:

پاسخ: نه آن چیز هست و کان اوجحهم اسماعیل آن در مورد برادر زاده اش در شرح حال برادر زاده اش گفته است که اوجح بیتشان اسماعیل جوفی است و آن برادر زاده هایی است که یک سری از آنها ثقه هستند و در وثاقت آنها بحثی نیست با توجه به وثاقت و اعتبار بعضی از برادرزاده هایش، اوجح بودن اسماعیل هم برای اثبات وثاقتش کافی است. قرائن دیگری هم در وثاقت اسماعیل هست. اینها بزرگان طایفه هستند یعنی از فقهای بزرگ طایفه همین اسماعیل الجوفی بوده است و روایت های مهم فقهی که قواعد فقهی را در بر دارد از طریق همین اسماعیل الجوفی و دیگر فقهای آن عصر اثبات شده است. اینها تقریبا بحث خاصی در مورد اسماعیل الجوفی نیست. عمده قبل از محمد بن ولید است. و الا از محمد بن ولید تا آخر سند را اثبات اعتبارش البته به شکل موثقه بحثی نیست. این هم این مطلب. روایت سوم ما روایتی است که در کنز الفوائد وارد شده است. در کنز الفوائد سند این هست، حدثنی الشیخ ابو المرجا محمد بن علی بن ابی طالب البلدی بالقاهره قال حدثنا استاذی ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی رحمه الله عن أبی العباس احمد بن محمد بن سعید ابن عقده الکوفی عن شیوخه الاربعه عن الحسن بن المحبوب عن محمد بن نعمان الأحول عن سلّام بن مستنیر عن أبی جعفر الأمام الباقر علیه السلام. تصور می کنم که این سند یک سندی باشد که به کتاب حسن بن محبوب باید باشد. یعنی طریق به کتاب حسن بن محبوب باشد، نعمانی معمولا به همین طریق روایت های حسن بن محبوب را نقل می کند حالا من شیوخ اربعه اش را هم نقل می کنم. شیخ ابو المرجا محمد بن علی بن ابی طالب البلدی ولو شاید مشکل باشد اثبات وثاقتش و امثال اینها ولی اینها تصور می کنم که طریق به کتاب ابن محبوب باشند و جزو یک نوع روایت های اجازه ای است به کتاب حسن بن محبوب شاید بشود این روایت را تا حسن بن محبوبش را تصحیح کرد. حالا یکی دو تا توضیح عبارتی من بدهم، احمد بن محمد بن سعید بن عقده، این عقده پدر سعید نیست. این عقده لقب محمد پدر احمد است. رو همین جهت کلمه ابن عقده را باید الفش را ذکر کرد. ابن عقده وصف سعید نیست که همزه اش در موقع نوشتن حذف شود وصف احمد هست یا بدل یا عطف بیان خلاصه تابع احمد هست یعنی احمد ای که ابن عقده است. بن ای که بین العلوین باشد در صورتی همزه اش می افتد، ابن بین العلمین که کلمه بعدی اش صفت کلمه قبلی اش باشد یا تابعش باشد یا عطف بیانش باشد و اینها. ولی اگر این شکلی نباشد الفش باید ذکر شود. شبیه این محمد بن علی بن حنفیه، حنفیه اسم پدر علی نیست یا مادر علی نیست. محمد بن علی، علی یعنی حضرت امیر. محمد بن علی ابن الحنفیه وصف محمد است. محمد چون مادرش از قبیله بنی حنیف بوده است حنفیه به او می گفتند. حنفیه هم تازه اسم نیست آنجا یک مسئله دیگری هم در آن هست اینکه ابنی حذف می شود که بین علمین باشد. الحنفیه علم نیست. الحنفیه اشاره به همسر حضرت امیر که از قبیله بنی حنیف بوده است آن هست. این است که اینها باید الفش ذکر شود. محمد بن علی ابن الحنفیه. احمد بن محمد بن سعید ابن عقده الکوفی. حاج آقا می فرمودند که من به آقای غفاری که غیبت نعمانی را چاپ می کرد عرض کردم که، به ایشان گفتم که قضیه این جوری است ایشان یک کلمه الف را در چاپ غیبت نعمانی ذکر کرده است و تذکر هم نداده است که چرا ما ذکر کردیم. ایشان می فرمودند که من اگر بودم حتما این تذکر را می دادم که نسخ خطی این جور نیست که این الف باشد ولی چون صحیحش ابن عقده است ما الف را اینجا گذاشته ایم. خب عن شیوخه الاربعه عن الحسن بن محبوب. نعمانی در غیبتش مکرّر در موارد زیادی به توسط ابن عقده از طریق چهار نفر از مشایخش روایت های حسن بن محبوب را نقل می کند. این چهار نفر عبارت اند از، حالا بعضی از جاهای اینها تحریفاتی رخ داده است بعضی جاهای اینها تلخیصاتی هست و اینها، ولی چیز کاملش این است این چهار نفر، محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس بن رمانه الاشعری این یکی است. بعضی جاها محمد بن فضل است که آن غلط است و درستش محمد بن فضیل است. بعضی ها محمد بن فضیل بن قیس است به ابراهیم ذکر نشده است که یا سقط رخ داده است یا نسبت به جد است امثال اینها چون ابراهیم اسم شایعی بوده است ابراهیم را حذف کرده اند. علی أی تقدیر اسم کاملش محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس بن رمانه الاشعری است. نفر بعدی اش سعدان بن اسحاق بن سعید است. سومیش احمد بن حسین بن عبد الملک است و چهارمیش محمد بن احمد بن الحسن القطفانی است. این چهار نفر شیوخ اربعه ای هستند که در این آدرس ها، غیبت نعمانی، صفحه 136 حدیث 2، صفحه 163 حدیث 3، صفحه 172 حدیث 7، صفحه 228 حدیث 8، صفحه 238 حدیث 27، صفحه 261 ذیل حدیث 19، صفحه 268 حدیث 35، صفحه 270 حدیث 43، صفحه 279 حدیث 65، بعد از حدیث 65 حدیث 66 و 67 تعبیر کرده است عن هؤلاء الرجال الاربعه شبیه همین عن شیوخه الاربعه که اینجا داریم آنجا هم عن هؤلاء الرجال الاربعه تعبیر کرده است. صفحه 292 حدیث 8 و حدیث 9 هم با تعبیر بهذا الاسناد نقل شده است. اینها چهار نفر که ولو توثیقشان هم نشود کرد ولی وقتی یک روایتی را چهار نفر نقل می کنند در اطمینان بخشی به این روایت کفایت می کند. من فکر می کنم اینها در واقع راویان کتاب هستند که چهار نفر با هم این همه روایت های مختلف و اینها راویان کتاب هستند اصلا این طریق، طریق به کتاب است این است که بنا بر مبنای ما که در طرق به کتاب نیازی به بررسی سندی نمی بینیم آن هم کتاب معروفی مثل کتاب حسن بن محبوب که خب مشیخه حسن بن محبوب جزو کتاب های مهم طایفه بوده است جزو جوامع حدیثی که قبل از کتب اربعه بوده است علی القاعده باید از مشیخه حسن بن محبوب این گرفته باشد. بعید نیست بشود

سؤال:

پاسخ: نه نه این در واقع به یک معنا اینها شهادت است یعنی آدم اطمینان دارد که از کتاب حسن بن محبوب گرفته شده است.

سؤال: فرق بین کلینی و شیخ را همین فرمودید

پاسخ: بله درست است. اینکه مثلا بودنش در کتاب حسن بن محبوب را آنجا ها از یک طریق خاصی نمی خواهد اثبات کند که در کتاب است مثلا در مورد سکونی می گفتیم که شاید اصلا به اعتبار شهادت نوفلی وجودش در روایت سکونی را ایشان دارد شهادت می دهد آن جاهایی که یک راوی داشت یک راوی خاص داشت امثال اینها آن حرف ها بود ولی این جاهایی که چهار نفر دارند نقل می کنند به اعتماد یک سند خاصی ایشان وجودش در کتاب حسن بن محبوب را احراز نکرده است. این است که ممکن است مجموعا بگوییم که این مقدارها کافی است. همین مقدار دیگر بحثش همین است بیشتر از این خیلی چیزی ما نداریم که مطلبی عرض کنیم. اگر کسی از این مجموعه و این قرائنی که ما ذکر می کنیم برایش اطمینان حاصل شود که این در کتاب حسن بن محبوب بوده است فبها اگر نبوده است که به هر حال چیزی نیست. عرض کردم این روایت را ممکن است کسی با توجه به این مجموعه قرائن وجودش در کتاب حسن بن محبوب را بتواند احراز کند. محمد بن نعمان الأحول، مؤمن الطاق است از بزرگان امامیه و چیزها است. سلّام بن مستنیر، این سلّام بن مستنیر توثیق صریح ندارد ترجمه حالی هم من برایش ندیدم ولی محمد بن نعمان الأحول همه جا از او روایت می کند. یک روایت های زیادی محمد بن نعمان الأحول از او نقل کرده است و اینها شاید همین مقدار برای اعتبارش کافی باشد مضافا به یک مطلبی آن این است که در اختصاص منصوب به شیخ مفید یک قسمتی دارد تحت عنوان ذکر السابقین المقربین من امیر المؤمنین علیه السلام. ابتدا اسم اصحاب خاص حضرت امیر را ذکر می کند ارکان اربعه و یک عده دیگری اصحاب حضرت امیر. بعدش اصحاب حسن بن علی سه نفر را ذکر می کند. اصحاب حسین بن علی، شهدایی که با حضرت شهید شده اند و یک عده از اصحاب حضرت امیر را هم ضمیمه می کند و ذکر می کند. اصحاب علی بن الحسین چهار نفر ذکر می کند. در ضمن اصحاب محمد بن علی که امام باقر علیه السلام باشد، ده نفر ذکر می کند که یکی از آنها سلّام بن مستنیر است. این ده نفر اینها هستند: جابر بن یزید الجوفی، حمران بن اعین، زراره، عامر بن عبد الله بن جذاعه، حُجر بن زائده، عبد الله بن شریک عامری، فضیل بن یثار بصری، سلّام بن مستنیر، برید بن معاویه العجلی، حکم بن أبی نمیر. این اصحاب خاص و اصحاب یک نوع کأنه اصحاب سرّ حضرت بودند و امثال اینها. اصحاب ابی عبد الله را هم پنج نفر ذکر کرده است. عبد الله بن أبی یعفور، بکیر بن أعین، محمد بن مسلم ثقفی طائفی، محمد بن نعمان، این پنج نفر را. اصحاب أبی الحسن موسی بن جعفر را هم دو نفر، علی بن یقطین، علی بن سوید ساعی. اینکه در عداد این بزرگان به عنوان اصحاب امام باقر ذکر شده است این هم مؤید وثاقت و جلالت قدرش است. بعید نیست این مجموعه با توجه به روایت هایی که محمد بن نعمان الأحول هم از او دارد کافی باشد برای اثبات وثاقتش. دیگر حالا اگر کسی از این مجموعه اعتبار سلّام بن مستنیر را بتواند اثبات کند،

سؤال: به نظر شما می شود؟

پاسخ: به نظر من می شود یعنی لا اقل اینها ظنّ به اعتبارش که در بحث های توثیقات رجالی بیشتر یک ظنّ قابل توجه برای اعتبار باشد کفایت می کند. برای سلّام بن مستنیر این مقدارها هست یعنی مجموعا از آن می شود بگوییم ظنّ قابل توجهی به وثاقت و جلالت قدر آن استفاده می شود. این است که مجموعا به نظر می رسد که این روایت ظنّ رجالی به اعتبار را که ملاک در اعتبار اخبار هست و اینها را دارا باشد. چون وابسته خیلی نیست به این سند ما بیشتر از این روی آن بحث نمی کنیم. این هم این روایت. اما نعمان بن بشیر خب آن روایتش را خودش را نمی شود، نعمان بن بشیر جزو صحابه ....45/33 پیغمبر بوده است و جزو اعوان ظلمه و امثال اینها بوده است. این را نمی شود اعتبارش را اثبات کرد ولی با توجه به سایر سند هایی که وجود دارد نعمان بن بشیر لا اقل در این روایت دروغگو نبوده است. بنابراین مجموعا این روایت از جهت سندی معتبر است. مهم این است که قطعات مختلف این روایت را کنار هم بچینیم ببینیم چگونه می توانیم مشی کنیم. عرض کردم این روایت یک سری قطعات خود روایت نعمان بن بشیر است. خود قطعات روایت نعمان بن بشیر را ابتدائا باید کنار هم بچینیم بعد با مقایسه به این سه نقلی که وجود دارد مجموعا هم در مورد اینکه متن کامل روایت به چه شکل بوده است آیا این متن را می شود درست کرد و هم در مورد نحوه معنا کردن قطعاتی که به گونه های مختلف معنا شده است می شود صحبت کرد. یک نکته را هم فراموش کردم عرض کنم آن این است که آن روایت سلام بن مستنیر یک صدری دارد، انّما بدع الوقوع الفتن و امثال اینها. آن صدر روایت چیزهای معتبر دیگر دارد در نهج البلاغه و کافی وارد شده است. اما ذیلش در آنها نیست. ممکن است شخصی بگوید که آن که آنهای دیگر که فقط صدر را نقل کرده اند و ذیل را نقل نکرده اند مثلا نقطه ضعف قرار دهد. ولی به نظر می رسد ک مجرد اینکه آنها نقل نکرده اند دلیل بر این نیست که نبوده است. انگیزه شان به چیز دیگری به قسمتی از روایت بوده است تقطیع هم که مرسوم بوده است

سؤال:

پاسخ: الحق خلص را بزنید

شاگرد: این خطبه حضرت امیر است

استاد: همان خطبه حضرت امیر

شاگرد: شما فرمودید سلّام.

استاد: دیگر بر ما ببخشید من دیشب از تهران آمدم. ولو أن الحق خلص در همین انما بدء وقوع الفتن هست دیگر.

شاگرد: هست اما ذیل را ندارد.

پاسخ: این در کدام به نظرم در همان

شاگرد: بدء وقوع الفتن در همین خطبه حضرت امیر در فقیه است اما خلص در این یکی ندارد دوباره.

استاد: حلالٌ بیّن و اینها هم در آن هست.

شاگرد: بله دارد

استاد: پس همین اشتباه کردم. آن در نقل اسماعیل الجوفی در ذیل یک متنی هست صدرش در جاهای دیگر است. مجرّد اینکه در نقل عاصم بن حمید نقل کرده است عن محمد بن مسلم انگار اگر عاصم بن حمید در کافی بله، عاصم بن حمید عن محمد بن مسلم نقل کرده است همین روایت را خطبه حضرت امیر را، ذیل ندارد مجرد ذیل نداشتنش تقطیع می تواند باشد. آن دلیل بر عدم اعتبارش نیست. بنابراین دلیل بر اعتبارش هم نیست. نه دلیل این طرف است نه دلیل آن طرف و هیچ چیز خاصی از آن اثبات نمی شود. این فقط یک نکته ای داخل پرانتز می خواستم عرض کنم. حالا این نکته ها را کنار هم بچینیم ببینیم می توانیم یک متن کامل تری از این روایت به دست بیاوریم. و با کنار هم قرار دادن اینها می خواهیم اینها را معنا کنیم. بعضی از قطعات این روایت در بعضی از چیزها به یک شکل وارد شده است من تصور می کنم که به طور متعارف این تغییراتی که در این روایت هست بعضی هایش از باب اختصار است تلخیص کردن است و امثال اینها و بعضی هایش یک قدری جنبه توضیحی دارد آنها نمی شود اقتصار است ممکن است آن توضیحات اضافه باشد. بعضی هایش نقل به معنا است. این نقل به معنا ها کمک می کند برای اینکه آدم بفهمد که این عبارت چطوری فهمیده می شود و امثال اینها. این است که من قطعات مختلف را کنار هم می خواهم بگذارد و ببینم که چگونه می توانیم در موردشان حکم کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد